اشعار «سیلویا پلات»[1] و فروغ در نقد فمینیستی «الاین شوالتر»[2]

شاهرخ حکمت*

حمیده دولت آبادی**

چکیده

مقاله حاضر جستاری است بر درک بهتر اشعار پری شادخت شعر معاصر ایران، فروغ فرخزاد و نامدارترین شاعره معاصر آمریکا، سیلویا پلات. بر طبق نظر شوالتر، نقد و بررسی آثار شاعران و نویسندگان زن براساس چارچوب‌های برآمده از آثار ادبی نویسندگان مرد از یک سو به معنای تأیید گفتمان مردسالارانه حاکم بر فضای نقد می‌باشد و از سوی دیگر منجر به سکوت زنان حتی در تجزیه و تحلیل آثار خودشان می‌شود. این مقاله بر آن است تا با بررسی تطبیقی اشعار فرخزاد و پلات، پی به وجوه مشترک اندیشه‌های این دو شاعر ببرد. به راستی فرخزاد در دو دفتر آخر خود بار دیگر متولد می‌شود و به فصل جدیدی از ایمان در زندگی خود دست می‌یابد و پلات نیز در شاه کار ادبی‌اش آریل تکامل و پختگی یک شاعر بزرگ را تجربه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: فروغ فرخزاد، سیلویا پلات، الاین شوالتر، فمینیسم، جینوکریتیسیزم، مدل بیولوژی، مدل زبان‌شناسی، مدل روا نشناسی و مدل فرهنگی.

1. Sylvia Plath 2. Elaine Showalter

*. عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحداراک (استادیار زبان و ادبیات فارسی)

**. دانش آموخته ارشد دانشگاه آزاد اسلامی واحد اراک (زبان و ادبیات انگلیسی)

s.hekmat@gmail. com

تاریخ دریافت:۹۰/۲/۱؛ تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۱۲

مقدمه

فمینیسم جنبشی فکری و اجتماعی است که می‌توان رد پای آن را در بسیاری از حوزه‌های علوم انسانی از جامعه‌شناسی و روان شناسی گرفته تا ادبیات و هنر جست و جو کرد. در نقد فمینیسمِ مدرن سنت‌های تثبیت شده جامعه مرد سالار به چالش کشیده می‌شود. اساس و بنیان روابط انسانی در چنین جوامعی قدرت جسمی و جنسی مرد می‌باشد که نمود عینی آن وجود پدر به عنوان رئیس خانواده است.

در نقد ادبی فمینیسم، رابطه میان ادبیات و تعصبات مردسالارانه جامعه آشکار می‌شود و ظرفیت بالقوه ادبیات در غلبه بر چنین تعصباتی نمود می‌یابد. منتقدان ادبی فمینیسم بر این باورند که ادبیات نقش بسزایی در توسعه و پیشرفت انگاره‌های جامعه نسبت به زنان و نیز نگرش زنان نسبت به خودشان دارد.

شوالتر، یکی از برجسته‌ترین منتقدان ادبی فمینیسم، معتقد است نظریه‌پردازان فمینیسم در فرآیند نقد آثار نویسندگان زن به جای پذیرش مدل‌ها و تئوری‌های نقد ادبیات مردانه باید به بررسی آثار زنان نویسنده بر اساس تجربیات خود آن‌ها به عنوان تولیدکنندگان این نوع از ادبیات بپردازند. شوالتر از این پروسه به «جینوکریتیسیزم» تعبیر می‌کند که دربردارنده چهار مدل در برخورد با ماهیت نگارش‌های زنانه می‌باشد. این چهار مدل عبارتند از مدل‌های بیولوژی، زبان‌شناسی، روان شناسی و فرهنگی.

مدل بیولوژی نشان می‌دهد که چگونه ایم اژه ای ادبی و کلام شخصی و خصوصی نویسندگان زن به بیان تجربیات جسمی و جنسی آن‌ها کمک می‌کند. مدل زبان‌شناسی به ارز یا بی تفاوت‌های زبانی نویسندگان زن و مرد می‌پردازد و از این طریق وجود نوعی گفتمان زنانه را در آثار نویسندگان زن به رسمیت می‌شناسد. مدل روان شناسی تأثیر و کنش روان را در ادبیات زنان به بوته نقد می‌گذارد و در نهایت، مدل فرهنگی گویای آن است

که چگونه جامعه در شــکل‌گیری نگرش‌ها و آرمان‌های زنان تأثیرگذار اســت (شوالتر، ۱۹۹۷: ۲۱۶ـ۲۵۰).

تحلیل تطبیقی اشعار فروغ فرخزاد و سیلویا پلات بیانگر آن است که آن‌ها به عنوان دو تن از برجسته‌ترین زنان شاعرِ معاصر علی‌رغم آنکه در دو فرهنگ متفاوت سخن گفته‌اند اما اشعار ساده و گیرای آن‌ها تصویری است از اندیشه‌های مشترک زنانه‌شان. نکته قابل توجه در اشــعار این دو شــاعر آن است که آن‌ها در ارائه این تصویر هیچ‌گاه به ابتذال و احساساتی گری تن درنداده‌اند و در طول حیات کوتاه هنری خود و به گواه شــعرهای تأثیرگذارشــان بر تجربیات زنانه خود ارج نهاده‌اند و آن‌ها را همچون واگویه‌های یک دوست صمیمی در اختیار مخاطبان خود قرار داده‌اند و در نهایت از مرزهای جسم فراتر رفته و در آخرین اشعارشان در جامه یک انسان راستین سخن گفته‌اند. در این مجال نویسندگان این مقاله همت گمارده‌اند تا به دور از هرگونه پیش‌داوری و گرفتار آمدن در ورطه شایعات و یا تفسیر سطحی آثار آن‌ها بر اساس حوادث زندگی شخصیشان نگاهی بی‌طرفانه به خود اشعار داشته باشند.

الاین شوالتر

الاین شــوالتر (۱۹۴۱) در شهر بوســتون ایالت ماساچوست آمریکا دیده به جهان گشود. شوالتر در سال ۱۹۷۰ موفق به اخذ درجه دکتری در رشته زبان و ادبیات انگلیسی از دانشگاه کالیفرنیا شــد. پــس از تدریس در مراکز علمــی گوناگون به مدیریت گــروه زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه پرینستون و نیز ریاست «انجمن زبان مدرن» این دانشگاه نایل آمد. از وی مقالات متعددی درباره ادبیات، فمینیســم و برخی مسائل فرهنگی حاکم بر جامعه آمریکادر مجلات و نشریات ادواری این کشور به چاپ رسیده است.

شوالتر یکی از چهره‌های برجسته جنبش فمینیسم در طول سال‌های۱۹۷۰تا ۱۹۷۹ بوده

است. او برای اولین بار واژه «جینوکریتیسیزم» را در نقد آثار ادبی زنان به کاربرد که به معنای مطالعه سنت‌های ادبی منحصر به فرد نویسندگان زن می‌باشد. شوالتر در کتاب معروف خود با عنوان ادبیاتی از آنِ خود[1] (۱۹۷۶) تاریخ رمان‌نویسی زنان انگلستان را بازنویسی می‌کند و جایگزین مناسبی را به جای سنت مردانه رمان‌نویسی معرفی می‌کند. شوالتر با تأثیرپذیری از فمینیسم فرانسه به ویژه دیدگاه‌های «هلن شیزوس»[2]نظریه «زیبایی‌شناسی زنان»[3]را مطرح می‌کند و معتقد است زبان و روایت ادبی زنان نویسنده باید خود را از محدودیت‌های سنت‌های ادبی مردسالارانه رهایی بخشد (کاسل، ۲۰۰۷: ۲۴۴).

فروغ فرخزاد

فروغ فرخزاد در پانزدهم دی ماه سال ۱۳۱۳ در تهران قدم به این جهان شگفت‌آور نهاد و در تلاشی خستگی‌ناپذیر سعی کرد این جهان و انسان‌های آن را در هزار توی افسانه‌ای اشعارش برای خوانندگان به تصویر کشد. بعد از اتمام کلاس سوم دبیرستان به هنرستان بانوان رفت و در آنجا خیاطی و نقاشی را فرا گرفت و اولین شعر خود را در سیزده سالگی سرود. در آغازین روزهای نوجوانی دل در گرو عشق پرویز شاپور، یکی از کاری کلمات و ریست‌های معروف ایران نهاد و با وجود اختلاف سنی زیاد با وی ازدواج کرد. فروغ آن دختر عصیانگر تشنه عشق و محبت بود؛عشق و محبتی که خانه پدر با تمام محدودیت‌ها و حال و هوای نظامی گونه‌اش آن را از فروغ دریغ می‌کرد. متأسفانه فروغ پس از ازدواج نیز نتوانست به کیمیای محبت دست یابد و از این رو پس از تولد پسرش کامیار تاب زندگی خانوادگی را نیز نیاورد و در سال ۱۳۳۳ از همسرش جدا شد.

1. A Literature of their Own (1976)
2. HélènCixous
3. Female Aesthetics

فروغ به ترتیب در سال‌های ۱۳۳۱، ۱۳۳۵و ۱۳۳۶ سه دفتر اول شعر خود را با نام‌های اسیر، دیوار و عصیان به دست چاپ سپرد. در بیست و سه سالگی به فعالیت‌های سینمایی روی آورد. در جشنواره فیلم‌های مستند آلمان در سال ۱۳۴۲ فیلم مستند وی درباره جزام خانه‌ای در تبریز با نام «خانه سیاه است»موفق به در یافت جایزه بهترین فیلم مستند شد. چهارمین دفتر شعری فروغ با عنوان تولدی دیگر پس از وقفه‌ای طولانی در سال ۱۳۴۳منتشر شد.

در همین سال به منظور فعالیت‌های سینمایی به کشورهای آلمان، ایتالیا و فرانسه مسافرت کرد. در سال ۱۳۴۴ سازمان یونسکو به پاس فعالیت‌های هنری وی از زندگی‌اش فیلمی نیم‌ساعته تهیه کرد و همچنین یکی از کارگردانان معروف ایتالیایی در آن سال به ایران سفر کرد و از زندگی او فیلم کوتاهی ساخت. در سال ۱۳۴۵ کشورهای آلمان، سوئد، انگلستان و فرانسه به فروغ پیشنهاد دادند تا اجازه ترجمه و چاپ اشعارش را در آن کشورها دهد (جلالی، ۱۳۷۷: ۵۵۹ـ۵۶۶).

سرانجام فروغ در سرمای بهمن ماه سال ۱۳۴۵ به آغاز فصل سرد ایمان آورد و پیش از آن که به دیگران مجال فکر کردن دهد برای روزنامه تسلیتی فرستاد و به غرابت تنهایی سلام گفت و دو دست جوانش را زیر بارش یکریز برف مدفون کرد و در گورستان ظهیرالدوله تولدی دیگر یافت. روحش که روی جاده ابدیت به سوی لحظه توحید رفت شاد باد.

آخرین دفتر شعری فروغ مجموعه‌ای است با عنوان ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد که پس از مرگش در سال ۱۳۵۱ به چاپ رسید. نام فرخزاد اکنون در اذهان ادب‌دوستان سراسر دنیا همچون فروغ تابانی است که ستایش او نه به خاطر اشعار شهوانی و احساساتی‌اش بلکه به دلیل آزادگی و بینش عمیق اوست از آن رو که در سال‌هایی که از جنبش‌های فمینیستی و گروه‌های احقاق حقوق زنان در ایران خبری نبود فروغ در برابر تمامی محدودیت‌ها و

ممنوعیت‌ها ایستا دو با تمامی وجود زندگی خود را سرود و رفت.

در اهمیت جایگاه فروغ فرخزاد در ادبیات جهان همین بس که در دانشگاه تگزاس هفته‌ای با عنوان بزرگداشت فروغ فرخزاد در بهمن ماه سال ۱۳۶۶ (فوریه ۱۹۸۷) برگزار شد. به راستی فروغ، تابناک‌ترین شاعره تاریخ سه هزار ساله ادبیات فارسی به شمار می‌رود (هیلمن، ۱: ۱۹۸۷). به بیان دیگر، می‌توان فروغ را رابعه ای دیگر نامید.

سیلویا پلات

سیلویا پلات در بیست و هفتم اکتبر سال ۱۹۳۲ در بوستون آمریکا دیده به جهان گشود. در پاییز سال ۱۹۵۰ در رشته زبان انگلیسی دانشکده «اسمت»پذیرفته شد. در سال ۱۹۵۳ در مجله «مادموازل»[1] به سمت ویراستار مهمان نایل آمد و علی‌رغم موفقیت‌های تحصیلی و شغلی دچار تلاطم‌های شدید روحی شد و در بازگشت به بوستون تحت معالجه با شوک الکتریکی قرار گرفت. پس از فارغ‌التحصیلی از دانشکده اسمت موفق به در یافت بورسیه تحصیلی دانشکده «نیوهام» دانشگاه کمبریج شد و به انگلستان سفر کرد. در سال ۱۹۵۶ در محافل ادبی کمبریج با «تد هیوز»[2] ملاقات کرد و با امید یافتن زندگی ایده‌آل خود با او ازدواج کرد. در سال ۱۹۵۷ به دعوت دانشکده اسمت برای تدریس زبان و ادبیات انگلیسی به آمریکا رفت. در سال ۱۹۶۰ پس از تولد دخترش مجموعه شعر غولدیسه[3] را در انگلستان به چاپ رساند. پس از تولد پسرش در سال ۱۹۶۲ و در پی بی‌وفایی هیوز از وی جدا شد. ازدواج پلات و هیوز را بسیاری از منتقدین ادبی تراژیک‌ترین ازدواج دنیای ادبیات نام نهاده‌اند.

پلات در آخرین ماه‌های زندگانش در پی ظهور و بروز نیرویی خلاقه به سرودن بهترین اشعار زندگانی‌اش همت گمارد که نتیجه آن دو مجموعه آریل[4] (۱۹۶۵) و عبور

1. Mademoiselle Magazine
2. Ted Hughes
3. *The Colossus (1960)*
4. Ariel (1965)

از آب[1](۱۹۷۱) می‌باشـد. سرانجام در اوج آفرینش‌های هنری خود در روز یازدهم ماه فوریه ۱۹۶۳ با باز گذاشتن شیر گاز خود کشی کرد. از دیگر آثار پلات رمان جام شیشه[2] می‌باشد که تنها یک ماه پیش از خودکشی وی در انگلستان و با نام مستعار «ویکتوریا لوکاس»[3] منتشر شـد. جانی پان یک و کتاب مقدس رؤیاها[4] نام دیگر اثر پلات می‌باشد که دربردارنده هفتاد داستان کوتاه از وی است که در طول یک دهه پیش از مرگش قلم زده است. نامه‌های خانه: نامه‌نگاری‌های سـال‌های ۱۹۵۰-۱۹۶۳[5] گزیده ای از نامه‌های پلات می‌باشـد که مادرش آن‌ها را ویرایش نموده و در سال ۱۹۷۵ در انگلستان منتشر کرده است. یادداشت‌های سیلویا پلات[6] مجموعه نسـبتاً کاملی از خاطرات اوسـت که پس از مرگ هیوز در سال ۲۰۰۰ در دو کشور انگلستان و آمریکا به چاپ رسیده است. از پلات یک کتاب کودک نیز با عنوان کتاب خواب[7] (۱۹۷۶) به یادگار مانده است (ریان، ۲۰۰۶: مقدمه، ۲۱ـ۲۰).

تد هیوز در سال ۱۹۸۱ تعدادی از اشعار پلات را در کتابی با عنوان مجموعه اشعار سیلویا پلات[8] گردآوری کرده اسـت که «لینـدا واگنر مارتین» آن را «دورنمـای کمالات»[9] نامیده اسـت (واگنر مارتین، ۲۰۰۶: ۵۴). به نظر وی، آثار پلات جریان شـعری انگلسـتان و آمریکا را متحول کرده است. در آغازین سال‌های قرن بیست و یکم تأثیر پلات بر شعر همچون تأثیر همینگوی[۲] بر داستان کوتاه تلقی می‌شود چرا که هر دوی آن‌ها با تعمق و تأمل در زندگی درونیشـان به آنچه که ارزش بیان داشـت دسـت یافتند (همان، ۵۲). اهدای جایزه پولیتزر به مجموعه اشـعار سیلویا پلات در سـال ۱۹۸۲ خود گواه آن است که لقب «سافو»[۳] ی عهد

1. Crossing the Water (1971)
2. *The Bell Jar (1963)*
3. Victoria Lucas
4. *Johnny Panic and the Bible of Dreams (1971)*
5. *The Letters Home: Correspondence 1950-1963 (1975)*
6. *The Journals of Sylvia Plath (1972)*
7. *The Bed Book (1976)*
8. *The Collected Poems of Sylvia Plath (1981)*
9. A Panorama of Excellence

جدید در ادبیات انگلستان عنوان شایسته‌ای برای این شاعره برجسته آمریکا می‌باشد چرا که او نیز همچون فروغ ما پس از مدت‌ها سـرکوبی زنان در آیین ادبی زبان انگلیسـی با زبانی ساده و گیرا منویات درونی‌اش را می‌سراید. پلات نیز همانند فروغ درمی یابد که برای بیان آنچه که در ذهن دارد دیگر نمی‌تواند از الگوهای از پیش تعیین شـده مردانه اسـتفاده کند و از این رو در سطح ساختار، واژگان و نیز مفاهیم شعری تغییراتی را به وجود می‌آورد تا بتواند شعر را زبان حال امروز نماید.

خوانش شوالتری اشعار فروغ فرخزاد

در این قسمت از مقاله برخی از اشعار فروغ فرخزاد در دو مجموعه تولدی دیگر (۱۳۴۳) و ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد (۱۳۵۱) انتخاب و بر اساس نقد زنانه شوالتر به دقت مورد ارزیابی قرار می‌گیرند.

الف ـ مدل بیولوژی اشعار فروغ فرخزاد

در خوانش اشـعار فروغ فرخزاد بر اسـاس مدل بیولوژی باید به جست و جوی ایماژهای ادبی مرتبط با جسـمانیت و جنسـیت زنانه پرداخت. فرخزاد و تعداد معدودی از شـاعره‌های پارسـی‌گوی چون مهستی[۴] و رابعه در سنت شعری زبان فارسی ایماژهای زنانه را در قالب اشعار عاشقانه ریخته‌اند.

البته ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسـد کـه نگرش فرخزاد در جریان آفرینش‌های هنری خود نسبت به این موضوع کاملاً دگرگون می‌شود. سه مجموعه نخست اشعار فرخزاد سراسـر فریاد خواهش‌های تن و بیان بی پروای احساسـات اسـت ولی در دو مجموعه آخر فروغ زنانگی اشـعارش را می‌ستاید و با صمیمیت یک شـاعر راستین از عواطف، احساسات

و تجربیات خود با زبانی بسیار دل نشین سخن می‌راند. فرخزاد خود نیز از این استحاله و دگرگونی آگاه است و آن را این‌گونه تعریف می‌کند:

شعر من با خود من پیش آمده است. منم تأسفم که کتاب‌های اسیر، دیوار و عصیان را بیرون داده‌ام. افسوس می‌خورم که چرا این شروع را با تولدی دیگر شروع نکرده‌ام. . . درباره موضوع شعر، به شما گفتم که شعر با من پیش آمده است. در اسیر، دیوار و عصیان من فقط بیان‌کننده ساده از دنیای بیرونی بودم. در آن زمان شعر در من حلول نکرده بود بلکه با من همخانه بود مثل شوهر، مثل معشوق، مثل همه آدم‌هایی که چند مدتی با آدم هستند. اما بعد شعر در من ریشه گرفت و به همین دلیل شعر به رایم عوض شد (فرخزاد به نقل از جلالی، ۱۳۷۷: ۲۲۷).

فروغ در تولدی دیگر تحول می‌یابد و دیگر اسیر هوس‌های تند زنانه نیست. «آن روزها رفتند/آن روزهای خیرگی در رازهای جسم» (فرخزاد، ۱۳۸۲؛ ۱۴۰). کلام بی‌پروای سه مجموعه نخست در این دفتر به پختگی می‌رسد و اگر باز هم از جسم و خواهش‌های تن سخنی به میان می‌آورد در پی آن است تا از آن نردبانی بسازد برای تعالی روح حساس خود.

من عریانم، عریانم، عریانم
مثل سکوت‌های میان کلام‌های محبت
[عریانم]
و زخم‌های من همه از عشق است
از عشق، عشق، عشق
من این جزیره سرگردان را
از انقلاب اقیانوس
و انفجار کوه گذر داده‌ام

و تکه‌تکه شدن، راز آن وجود متحدی بود
که از حقیرترین ذره‌هایش آفتاب به دنیا آمد
(همان، ۱۷۵).

ب ـ مدل زبان‌شناسی اشعار فروغ فرخزاد

امروزه زبان علاوه بر آنکه یک وسیله ارتباطی محسوب می‌شود همچنین بسان آیینه‌ای عمل می‌کند که پیچیدگی‌های فکری و فلسفی انسان در آن تجلی می‌یابد و آدمیان آن را محملی می‌یابند که از طریق آن می‌توانند به هویت خود دست یابند (روشنی، ۱۳۸۳: ۱۱۱). از این منظر، شاعرانی که قابلیت‌های زبان را درک کنند و به رمز و رازها و روابط زبان آگاهی یابند می‌توانند بار دیگر در زبان متولد شوند و به سبکی متفاوت از دیگران شعر بسرایند. زبان نه تنها روحیه نیز فکر گوینده را به خوبی منعکس می‌کند. از آن رو همواره می‌توان زبان را یک مبنای حقیقی بر ای شناخت یک نویسنده، یک شاعر، یک فیلسوف، یک سیاستمدار و یک عالم و. . . در نظر گرفت (همان، ۱۱۲).

فرخزاد در دو مجموعه آخر با دست یافتن به زبان و اندیشه خاص خود از قید و انحصار تقلید از شاعران مورد علاقه‌اش همچون حافظ، خیام، مولوی، نیما و دیگران رهایی می‌یابد و در رهگذار این رهایش در حوزه زبان از جمله قواعد و واژگان و بازنگری در ابر معناها به انقلابی ژرف مبادرت می‌ورزد. او می‌گوید: «من جمله را به ساده‌ترین شکلی که در مغزم ساخته می‌شود به روی کاغذ می‌آورم. وزن مثل نخی است که از میان این کلمات رد شده بی آن که دیده شود. وزن فقط آن‌ها را حفظ می‌کند و نمی‌گذارد بیفتند» (همان، ۱۴۸). فروغ معتقد است برای به شعر درآوردن تجربیات خود در دنیای کنونی نیاز به واژگانی دارد که از همین دنیا برخاسته باشند و با وارد کردن واژگان جدید به حوزه شعر در اوزان شعری نیز

تغییراتی را ایجاد می‌کند. فروغ از تمامی این تغییرات ظاهری در شعر سود می‌جوید تا بتواند تصویری از زن ایرانی عصر خود را به نمایش گذارد.

می‌توان همچون عروسک‌های کوکی بود
با دو چشم شیشه‌ای دنیای خود را دید
می‌توان در جعبه‌ای ماهوت
با تنی انباشته از کاه
سال‌ها در لا بلای تور و پولک خفت
می‌توان با فشار هرزه دستی
بی‌سبب فریاد کرد و گفت
«آه، من بسیار خوشبختم»
(فرخزاد، ۱۳۸۲: ۱۷۱).

آقای روشـــنی این شـــعر را فریاد اعتراض فروغ علیه سکون و سکوت زن و ذهنیتی که از او در جامعه شکل گرفته است می‌داند. در واقع عبارت پایانی این شعر دقیقاً بدبختی زنان جامعه را نشـــان می‌دهد که قربانی خواسته‌های جامعه مردسالار شده‌اند وبا جهل و نادانی از آن تعبیر به خوشبختی می‌کنند.

ج ـ مدل روان شناسی اشعار فروغ فرخزاد

شوالتر در تعریف این مدل به روانی و سیالی زبان و ارتباط آن با ویژگی‌های روانی زنان می‌پردازد. در جوامع مردســـالار مردان نه تنها جســـم زنان بلکه حتی روح آنان را نیز استثمار می‌کنند تا بر آنان برتری یابند. فروغ فرخزاد با زیر پا نهادن سنت شعری عروض و قافیه‌ی ادبیات فارســـی که در طول تاریخ چندین هزار ســـاله خود توسط شاعران مرد پایه‌ریزی شده

اســت بر اســاس روان شناســی فروید، «قانون پدر»[1] را به چالش می‌کشد و به زبان شعری جدیدی از آنِ خود دســت می‌یابد که دقیقاً با فرآیندهای روانی شــناخته شده در روان زنان مطابقت دارد و نمود عینی آن اشــعاری اســت که از زبان قانونمند مردان در آن اثری دیده نمی‌شــود. شــعر تولدی دیگر آینه تمام نمای شاعره‌ای اســت که تصویری از ذهن ساده و بی‌آلایش خود را با زبردستی بر روی قاب کاغذ نقاشی می‌کند.

زندگی شاید
یک خیابان دراز است که هر روز زنی
با زنبیلی از آن می‌گذرد
زندگی شاید
ریسمانی‌ست که مردی با آن خود را از
[شاخه می‌آویزد
زندگی شاید طفلی‌ست که از مدرسه
[برمی‌گردد
(همان، ۲۲۴).

د- مدل فرهنگی اشعار فروغ فرخزاد

شــوالتر معتقد اســت نگارش‌های زنانه حتی در عمیق‌ترین لایه‌های درونی خود داستان تأثیر جامعه بر اهداف و نقطه نظرات آن‌ها را بازگو می‌کنند. در یک جامعه مردســالار قطعاً نمی‌توان انتظار داشــت که زنان عناصر فعال و پویای جامعه باشند. در این‌گونه جوامع زنان از خود هویت مســتقلی ندارند و تمامی آرمان‌های آنان در راســتای برطرف کردن نیازهای

1. The Law of Father

مردان اســت. فرخزاد موقعیت فرهنگی زنــان عصر خود را با نگاهی که غنا و عمق آن را از شــعر خود وام گرفته اســت به ســخره می‌گیرد و تمامی همت خود را صرف آگاهی دادن و رهایش او می‌کند. به عنوان مثال، فروغ در شعر «عروسک کوکی» از زنان می‌خواهد که به معمای شگفت هستی خویش پی ببرند و از دریچه چشمان خود به این جهان بنگرند.

فروغ در آخرین شعرهای خود نگرشی وسیع‌تر نسبت به جامعه پیدا می‌کند. مثلاً در شعر «ای مرز پر گهر»دیگر سخن از خوشبختی پوچ و بی‌معنای زنان نیست بلکه او جامعه‌ای را مورد انتقاد قرار می‌دهد که انســان‌ها در آن هویتی از آن خود ندارند و بو دو نبودنشــان تنها با یک عدد مشــخص می‌شــود و همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد فروغ در اوج آفرینش‌های هنری خود حصار مرزهای جســم را در هم می‌شــکند و از زبان یک فرد وارســته که در پی تحقق رسالت خویش در این جهان است سخن می‌گوید.

فاتح شدم
خود را به ثبت رساندم
خود را به نامی، در یک شناسنامه، مزین کردم
و هستیم به یک شماره مشخص شد
پس زنده باد ششصد و هفتاد و هشت
صادره از بخش پنج تهران
(فرخزاد، ۲۱۳).

معنای عمیق اشعار فرخزاد به خوبی نمایانگر آن است که او صرفاً به دنبال کنار هم قرار دادن یک ســری از واژگان آهنگین ولی عاری از معنا و مفهوم نیســت. فروغ فرخزاد شاعر، خود را فرزند زمان خویش می‌داند و به تمامی واژگان شعرش رنگی از عصر حاضر و نیازهای آن می‌زند. او یک منتقد فمینیســت اســت و به صراحت در شعر خود اعلام می‌دارد که کلید

نجات زنان از این خمودگی و رخوت تلاش و تکاپو و تحصیل علم و خرد می‌باشد.

خوانش شوالتری اشعار سیلویا پلات

در این مجال سعی بر آن است تا با توجه به الگوی نقد اشاره شده در بالا یعنی نقد زنانه الاین شـوالتر، اشعار پلات نیز بر اسـاس چهار رکن موجود در جینوکریتیسیزم مورد ارزیابی قرار گیرند. در این بخش اشـعار پلات به دو زبان فارسـی و انگلیسی ارائه می‌شود. سرانجام در پایان این بخش می‌توان به بررسـی تطبیقی آثار پلات و فرخزاد پرداخت و به تصویری روشن از هنر و اندیشه فاخر این دو شاعره معاصر دست یافت.

الف ـ مدل بیولوژی اشعار سیلویا پلات

مهم‌ترین ویژگی اشـعار پلات با توجه به مدل بیولوژی آن اسـت که غالباً این اشـعار از کلامی خصوصی و شـخصی برخوردارند به گونه‌ای که در بسـیاری از آن‌ها راوی شعر یک منِ مؤنث است که رمزآلود ترین تجارب زنانه خود همچون تجارب جنسی یا تجربه مادری را بیان می‌کند.

پلات نیز در شـعرهای واپسـین خود همچون فروغ به تکامل و پختگی بیشتری دست می‌یابد و از شعرهای شهوانی و سرکش اولیه خود به شعرهایی می‌رسد که در آن‌ها از تکامل یک زن سخن می‌گوید.

زن به کمال رسیده است.
بر بدن بی جانش
لبخند پیروزی نشسته،
توهم تقدیری یونانی

در طومارهای شب جامه‌اش جاری‌ست. پاهای برهنه‌اش انگار می‌گویند:

تا اینجا آمدیم.

دیگر بس است

(پلات، ۱۳۸۲: ۲۹۸).

The woman is perfected.
Her dead
Body wears the smile of accomplishment,
The illusion of a Greek necessity
Flows in the scrolls of her toga,
Her bare
Feet seem to be saying:
We have come so far, it is over
(Plath, 1981: 226).

پلات همچنین در برخی از اشعارش میان نوشتن و جسم زنانه ارتباط مستقیمی برقرار می‌کند. «ترانه صبح» سرود درک تدریجی یک مادر از وابستگی احساسی و عاطفی خود نسبت به نوزاد تازه متولد شده‌اش می‌باشد. بر طبق مدل بیولوژی شوالتر، همان‌گونه که مردان مجازند از تجارب مردانه خود سخن گویند زنان نیز می‌توانند پاک‌ترین تجارب خود مانند حس یک مادر نسبت به فرزندش را به عنوان یکی از منحصر به فردترین تجارب زنانه به شعر درآورند.

به بزرگداشت ورودت، صدای ما پژواک می‌گیرد.

تندیس نو در موزه‌ای بادگیر، برهنگی‌ات

بر آسایش ما سایه می‌افکند. ما چون دیوار بر گردت ایستاده‌ایم

(پلات، ۱۳۸۲: ۱۰۸).

Our voice echo, magnifying your arrival. New statue.
In a drafty museum, your nakedness

Shadows our safety. We stand round blankly as walls
(Plath, 1981: 156).

ب ـ مدل زبان‌شناسی اشعار سیلویا پلات

«سارا حانا»[1] یکی از منتقدین اشعار سیلویا پلات معتقد است پلات با بهره‌گیری از تکنیک‌های منحصر به فرد مانند بهره‌گیری از قابلیت‌های اصول نحوی، قافیه و ساختار زبان به بیان پیچیده‌ترین موضوعات شعری می‌پردازد (حانا، ۲۰۰۳: ۲۳۲).

به عنوان مثال، شعر «فوگ کوچک»از ابیاتی هفت یا هشت بخشی تشکیل شده است که در هر بیت سه یا چهار تکیه وجود دارد. از سوی دیگر، زبان شعر نیز محاوره‌ای و در عین حال آهنگین است. تجانس آوایی واژگانی مانند "cold" و "clouds"همگونی مصوت‌ها در واژگانی چون "cold"، "go" و "over" و ضمناً تکرار صدای"oh"همگی در خدمت درون‌مایه اصلی شعر می‌باشند که همانا امکان برقراری رابطه کلامی با پدرِ از دست رفته را فراهم می‌کنند. عنوان شعر نیز خود گویای سبک شعر می‌باشد. واژه فوگ دارای دو معنی است. معنای اولیه آن نوعی موسیقی است که در آن یک یا چند ملودی معرفی و سپس در الگوهای پیچیده، تکرار می‌شوند. این موضوع به نوبه خود با ایماژهای تکراری و درون‌مایه شعر هماهنگ می‌باشد.

ضمناً این واژه بار معنایی روان شناسی نیز دارد که به اختلال در بخش خودآگاه ذهن اشاره دارد و در آن بیمار آگاهانه اعمالی را انجام می‌دهد ولی پس از بهبود یافتن از بیماری نمی‌تواند آن‌ها را به خاطر بیاورد. این شعر تبحر و چیره‌دستی پلات را در سرایش شعر بازگو می‌کند. در این شعر پلات همچون «بتهوون»آهنگ منحصر به فرد خود را خلق می‌کند و چون دیگر تاب تحمل سکوت را ندارد آن را با تمامی وجود فریاد می‌زند.

1-Sarrah Hannah

انگشتان سیاه رنگِ سرو تکان می‌خورند
ابرهای سرد می‌گذرند.
گزاره‌های سیاه رنگ را دوست دارم.
سرو سیاه، ابر سفید،
یارای شنیدن بتهوون را داشت
سرو سیاه، ابر سفید،
آشفتگی‌های وحشتناک.

The yew's black fingers wag;
Cold clouds go over.
I like black statements.
Black yew, white cloud,
He could hear Beethoven:
Black yew, white cloud,
The horrific complications
(Plath, 1981: 187-188).

ج ـ مدل روان شناسی اشعار سیلویا پلات

مطالعـات روان شناسـی آثار ادبی به تفسـیر حالت‌هـای روانی، تضادهـا و فرآیندهای ناخودآگاه ذهن می‌پردازند. مطالعه و مداقّه در ادبیات از منظر روان شناسـی نشـان می‌دهد کـه چگونه یک متن، موضوع خود را بارور یا پنهان می‌نماید زیرا ممکن اسـت آن موضوع به لحاظ مسـائل اجتماعی و اخلاقی در عرف زبان نگنجد. در این بخش شـعر«بابا»یکی از آخرین سروده‌های سیلویا پلات مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد. در این شعر، همسر و پدر به عنوان نمایندگان مرد در روان راوی شعر در هم می‌آمیزند و عقده «الکترا»ی دختر را آشکار می‌کنند. دختر با کشتن خیالی هر دوی آن‌ها به هویت واقعی خود دست پیدا می‌کند.

«ون دایـن»[1] معتقد اسـت سـخنان یـک زن در جامه‌ی یک کـودک می‌تواند گویای راهکارهای روایی یک نویسنده زن باشد که از طریق آن می‌تواند سه تعریف از موقعیت خود ارائه دهد؛ اول آنکه زنان نویسنده حتی در مورد آثار خود از اختیار لازم برخوردار نیستند، دوم آنکه آثار آن‌ها گزارش گونه‌ای فرهنگی اسـت مبنی بر اینکه زنان کودکانی بیش نیسـتند و سوم آنکه زنان نویسنده در مقایسه با مردان از موقعیت نازل‌تری برخوردارند (ون داین، ۱۹۹۳: ۴۸).

بابا من ناچار بودم تو را بکشم.
تو پیش از آن که من فرصت کنم، مُردی ـ
هرگز نتوانستم با تو حرف بزنم
زبانم در آرواره گیر می‌کرد.
اگر یک مرد را کشته باشم، دو مرد را کشته‌ام ـ
دومی خفاشی است که جای تو را گرفت
و یک سال تمام خون مرا مکید ـ
نه، هفت سال، اگر راستش را بخواهی.
بابا، حالا می‌توانی آسوده بخوابی
(پلات، ۱۳۸۴: ۲۱۰ـ۲۱۸).

Daddy, I have had to kill you.
You died before I had time –
I never could to talk to you.
The tongue stuck in my jaw.
If I've killed one man, I've killed two –
The vampire who said he was you

1. Van Dyne

And drank my blood for a year
Seven years, if you want to know.
Daddy, you can lie back now
(Plath, 1981: 222-224).

د- مدل فرهنگی اشعار سیلویا پلات

شــعر پلات تصویر زنده‌ای اســت از فرهنگ حاکم بر جامعه در برخورد با زنان که همانا رخوت، ســکوت و زندگی منفعلانه اســت. ون داین معتقد است: «هویت یک زن محصول برداشــت و تلقی شــخصی وی و نیز بازسازی تاریخ گذشــته‌اش می‌باشد که از طریق بافت فرهنگی جامعه با آن در ارتباط اســت و با هر نوع دگرگونی در این بافت هویت او نیز دچار تغییر و استحاله می‌شود (ون داین، ۱۹۹۳: ۷). در شعر «بانو ایلعاذر»، یکی از شاهکارهای شعری پلات، راوی شــعر زنی اســت که پس از تجربه کردن مرگ، بار دیگر متولد می‌شود. بانوی شعر شخصیتی تمثیلی است که شرح داستان او در کتاب مقدس آمده است. حضرت عیسی این بانوی مقدس را احیا کرده اســت و او نیز از موهبت زندگی دوباره بهره‌امند می‌شود. بانو ایلعاذر در این شــعری با زبانی انتقادین مردان جامعه خــود را مورد خطاب قرار می‌دهد زیرا همواره او را از بیان اندیشه‌هایش بازداشته‌اند و موجب سکوت او شده‌اند.

So, so, Herr Doctor.
So, Herr Enemy.
So, Herr Professor.
Herr God, Herr Lucifer
Beware
Beware
(Plath, 1981: 246).

خب، خب جناب دکتر

خب، خب جناب دشمن
خب، خب جناب استاد
جناب اهورا، جناب اهریمن
هشدار
هشدار!
(پلات، ۱۳۸۲: ۲۴۸).

در این شـعر، بانو ایلعاذر به تمامی سـاختارها و نهادهای مردسالارانه جامعه می‌تازد زیرا مردان با در دسـت داشـتن قدرت در جامعه هویت واقعی زن را از او گرفته‌اند و راوی شـعر پس از بازگشت مجدد به این دنیا که سمبلی از آگاهی و بیداری او می‌باشد در بند آخر شعر اخطاری تکان دهنده می‌دهد:

من از دل خاکستر
با گیسوی سرخ برمی‌خیزم
و مردان را مثل هوا می‌خورم.

Out of ash
I rise with my red hair
And I eat men like air
(Plath, 1981: 247).

نتیجه

فروغ فرخزاد و سـیلویا پلات علی‌رغم وجود تفاوت‌های فرهنگی، زبانی، اجتماعی و . . . وجوه اشتراک بسیار زیادی دارند و همین شباهت‌ها موجب شده است که فروغ در آمریکا و پلات در ایران شاعرانی نام‌آشنا برای ادب‌دوستان این دو ملت باشند. در این مقاله بیشتر به

جنبه‌های مشـــترک هنر این دو شاعر اشاره شده است زیرا بر طبق نظر الاین شوالتر فرخزاد و پلات به واســطه زن بودن و جسارت بیان کردن آن در شعر توانسته‌اند تجربیات مشترک بیولوژی، زبان شناســی، روان شناسی و فرهنگی بسیاری را از سر بگذرانند و به همین دلیل مضامین اشعارشــان بسیار به یکدیگر نزدیک است. فروغ فرخزاد در ایران بنیان گذار مکتب مؤنث شــعر محســوب می‌شود و سیلویا پلات نیز در آمریکا با وجود شاعره‌های بزرگی چون «امیلی دیکنســون»[1] اولین شاعره آمریکا محســوب می‌شود که با جسارتی بی‌نظیر به طرح ایده‌های فمینیســتی می‌پــردازد. آن‌ها در ابتدای حیات هنری خود دنباله‌رو شــاعران بزرگ سرزمین و زبان مادریشان بودند

اما پس از یافتن اهداف و کسب تجربه لازم و درک رسالت شعریشان به «ادبیات خاص خود» دست یافتند. فروغ در ابتدا به شیوه کلاسیک شعر می‌سرود و از شاعران بزرگی چون حافظ، خیام و مولوی الهام می‌گرفت. ســپس فروغ به سبک نیمایی شعر سرود ولی هیچ‌گاه مقلد صرف نیما نبود. ســیلویا پلات نیز در ابتدا از ســبک شاعران بزرگ انگلیسی زبان مانند «تی. اس. الیوت»[2] و «دابلیو. بی. ییتس»[3] و ســپس ملک‌الشعرای انگلستان، تد هیوز، تقلید می‌کــرد ولی او نیز مانند فروغ، پس از درک ضرورت بیان مکنونات قلبی‌اش به عنوان یک زن، ادبیاتی از آن خود خلق کرد. امروزه نام پلات در آمریکا و انگلســتان با جنبش فمینیسم عجین شــده است. از ســوی دیگر فروغ نیز زنانه‌ترین شاعر زبان پارسی نام گرفته است. بر طبق نظر الاین شــوالتر و براساس تئوری جینوکریتیســیزم هم فروغ و هم سیلویا در اشعار خود جســارت کرده و از زن بودن خود ســخن به میان آورده‌انــد همان‌گونه که بزرگ‌ترین شــاعران مرد همچون شکســپیر و حافظ نیز آزادانه از جســمانیت و جنســیت خود در شعر

1. Emily Dickinson
2. T. S. Eloit
3. W. B. Yeats

سخن گفته‌اند. فرخزاد و پلات بر ای بیان تجارب زنانه خود نیاز به زبانی زنانه داشتند که از دیدگاه روان شناسی می‌بایست سیال و روان و مطابق با روحی‌ات زنانه باشد از این رو هر دوی آن‌ها بهترین آثارشان را به سبک نو سرودند و از سبک کلاسیک شعر که به نوعی بیانگر قانونمندی زبان مردانه است فاصله گرفتند. در اشعار هر دوی آن‌ها می‌توان رد پای نگرش‌های هر دو جامعه ایران و آمریکا را مشاهده کرد. شعر فروغ، نمایشی است از نوع نگرش جامعه ایرانی آن زمان نسبت به زن که از او تصویری زیبا ولی پوچ ارائه می‌دهد که در میان تور و پولک آرمیده است و صرفاً زندگی‌اش در رابطه با مرد و اهداف او معنی می‌یابد و در شعر پلات نیز می‌توان به تفوق و برتری مردان در جامعه پی برد چرا که همان‌گونه که در شعر «بانو ایلعاذر» آمده است تمامی نیروهای برتر و مسلط جامعه مردان هستند که خط مشی نیروهای منفعل جامعه یعنی زنان را معین می‌کنند. در مجموع سیلویا پلات و فروغ فرخزاد در شاهکارهای شعری خود به ادبیاتی دست یافته‌اند که آن را نه در تقلید و نه در کسب تأیید مردان به دست آورده‌اند بلکه با احترام و تکریم مقام خود به عنوان نماینده زنان جامعه و با ارج نهادن بر تمامی تجارب و احساسات خود کسب کرده‌اند و سخنانی از دل سروده‌اند که لاجرم بر دل نیز می‌نشیند.

پی‌نوشت‌ها

۱. رابعه بنت کعب قزداری بلخی از زنان شاعر قرن چهارم ایران می‌باشد. برادر رابعه غلامی داشت به نام «بکتاش» که رابعه دل در گرو مهر او نهاد و وقتی «حادث»، برادر رابعه، از این موضوع آگاهی یافت بکتاش را در چاهی زندانی کرد و رابعه را نیز در گرمابه‌ای محبوس کرد. رابعه در زندان با خون خویش اشعاری را در وصف بکتاش و عشق خویش به او سرود و به دیوار گرمابه نوشت و جان سپرد. هنگامی که بکتاش از این ماجرا با خبر شد به سراغ حادث رفت و سر از تنش جدا کرد و خود را نیز کشت (خزائل، ۱۳۸۴: ۲۰۲۶-۲۰۲۷).

۲. ارنست میلر همینگوی، داستان نویس آمریکایی در ۲۱ جولای ۱۸۹۸ به دنیا آمد. همینگوی

تحصیلاتش را تا پایان دوره دوم دبیرستان ادامه داد و وقتی در سال ۱۹۱۷ آمریکا وارد جنگ شد در جبهه ایتالیا شرکت کرد و به دریافت مدال جنگ نایل آمد. بهترین رمان‌های همینگوی عبارتند از وداع با اسلحه، مرگ در بعد از ظهر، داشتن و نداشتن، زنگ‌ها برای که به صدا در می‌آید.

بسیاری از منتقدین همینگوی را بهترین آفریننده رمان قرن بیستم می‌دانند (همان، ۵۰۸۶-۵۰۹۰).

۳. سافو شاعره‌ای یونانی است که در حدود سال ۶۱۲ پیش از میلاد می‌زیسته است. از زندگی او اطلاع چندانی در دست نیست. از افسانه‌ها و روایت‌های گوناگون این‌گونه بر می‌آید که سافو گروهی از دختران جوان هنرمند را گرد هم می‌آورد که همگی به شعر و موسیقی و آواز عشق می‌ورزیدند و سافو در سرودن اشعار خود از آن‌ها الهام می‌گرفت. بسیاری از منتقدین سافو را بزرگ‌ترین سراینده‌ی شعر غنایی از نوع تک سرایی می‌دانند. افلاطون او را دهمین الهه شعر خوانده است (همان، ۲۴۲۳-۲۴۲۴).

۴. مهستی گنجوی شاعره مشهور قرن ششم می‌باشد که نام اصلی‌اش منیژه است. مهستی با تشویق پدر به فراگیری موسیقی می‌پردازد و در نوزده سالگی در نواختن چنگ و عود و تار استادی بی نظیر بود (همان، ۴۵۴۷).

کتابنامه

جلالی، بهروز. *جاودانه ماندن، در اوج زیستن*. تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۷.

خزائل، حسن. *فرهنگ ادبیات جهان*. جلد ۴. تهران: نشر کلبه، ۱۳۸۴.

روشنی، رضا. *من فروغ*. تهران: انتشارات نگیما، ۱۳۸۳.

سعیدپور، سعید. *در کسوت ماه*. ترجمه اشعار سیلویا پلات. تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۸۲.

فرخزاد، فروغ. *دیوان فروغ فرخزاد*. تهران: نشر دنیای تمدن سبز، ۱۳۸۲.

Castle, Gregory. *Literary Theory*. USA: Blackwell, 2006.

Hannah, Sara. "'Something Else Hauls Me through Air' Sound and Structure in Four Late Poems by Sylvia Plath." *Literary Imagination: The Review of the Association of Literary Scholars and Critics*. NY: Cornell University Press, 2003, pp. 232-66.

Hillman, Craig. *Forugh Farrokhzad; A Quarter-Century Later*. Texas: University of Texas, 1987.

Plath, Sylvia. *The Collected Poems. Ed. Ted Hughes*. New York: Harper, 1992.

Ryan, Ray. *Cambridge Companion to Sylvia Plath*. Ed. Cambridge: CUP, 2006.

Showalter, Elaine. "Toward A Feminist Poetics." In *Twentieth Century Literary Theory*: *A Reader*. Newton, K. M. , Ed. New York: St. Martin's, 1997. Pp. 216-250.

Van Dyne, Susan. Revising Life: Sylvia Plath's Ariel Poems. Chapel Hill: University of

North Caroline Press, 1993.

Wagner-Martin, Linda. *Sylvia Plath: A Literary Life*. London: MacMillan, 1999.